

تجلی عرفان و تصوف در مخزن الاسرار نظامی

ناصر ناصری تازه شهری

عضو هیات علمی واحد خوی

چکیده

حکیم نظامی گنجوی با خلق خمسه در موضوعات گوناگون از جمله منظومه‌های « خسرو و شیرین » و « لیلی و مجنون » به عنوان شاهکار داستان‌های عاشقانه ادب فارسی و منظومه « اسکندر نامه » از بهترین داستانهای حماسی و منظومه « هفت پیکر » بزرگترین داستان تاریخی، توانایی و استعداد شاعری خود را در سرودن انواع موضوعات ادبی نشان داده است و در کنار اینها منظومه « مخزن الاسرار » که معرف جنبه عرفانی و اخلاقی و حالات روحانی و معنوی شاعر است و رگه‌هایی از طریقت عارفانه و مقامات یقین، توجه به دل و خلوت و عشق و معرفت و دیگر راز و رمزهای صوفیانه شاعر دیده می‌شود همگی حاکی از زهد و معرفت و عرفان نظامی می‌باشد.

واژه‌های کلیدی:

عشق، عرفان، توجه به دل، یقین، مشاهده و شهود، رازداری، ریاضت و ...

در اغلب تذکره‌ها و کتب تاریخ ادبیات، نظامی گنجوی را حکیم و دانشمند و شاعر عارف مشرب و گوشه نشین قرن ششم معرفی کرده‌اند عارفی

که زاهد پیشه، انسان کامل، تابع دین و شرع و بالاخره خداشناس است معرفت خدا سراسر وجودش را فراگرفته و ذرات وجود و فکر و روحش همه در ذکر خدمت، و در برابر آفریدگار بنده‌یی افتاده و در مقام تسلیم است. وی با توجه به دل و خلوت و ریاضت و سیر مراتب و مقامات یقین و سلوک و نائل آمدن به احوالات عشق و معرفت و بالاخره به کشف و شهود رسیده است، و طریقت توجه به دل و خلوت و عشق و معرفت را در مثنوی مخزن‌الاسرار که معرفت جنبه عرفانی و اخلاقی و راز و رمزهای معنوی و روحانی شاعر است با قدرت ابداع و زیبایی کلام بیان کرده است. توجه وی به دل او را در ردیف عارفان بزرگ قرار می‌دهد که دل را مجلای حقیقت و جام جهان بین و آیینه تمام نمای جمال الهی می‌دانند و نظامی پس از ذکر مقدمات در توصیف شب و شناختن دل دوبار با خود به خلوت می‌پردازد و سخنانش دستاورد توجه به دل و ذکر است که از کشتزار اندیشه و تفکر خود درویده است.

« نظامی در طریقت و سلوک با اخی فرج زنجانی بیعت کرده بود و در تصوف و عرفان و سیر و سلوک گام نهاده مراتب و مقامات باطنی و ریاضت را سیر کرده است و دارای مراتب بلند از جمله کشف و شهود است»^۱.

همت از آنجا که نظرها کند	خوار مدارش که اثرها کند
همت چندین نفس بی غبار	با تو بین تا چه کند وقت کار
راهروانی که ملایک پند	در ره کشف از کشفی کم نیند ^۲

« این شاعر عارف راه معرفت را پیموده و پیر و ریاض او، شاعر را از گره نه فلک باز کرده است و مرید، را حلقه وار بر سر زانو نشانده و به عزلت و خلوت و ذکر واداشته و بر اثر ریاضت و تربیت، او را به مقام مشاهده رسانده

است. نظامی دیده سر به دور انداخته و به دیده دل در عالم نگریسته است و با صوفی‌گری و زهد خشک و صوفیان ریایی سخت مخالفت ورزیده و کسانی را که به ظاهر سازی و زرقاکی خود را صوفی و زاهد می‌نامند به دیده تحقیر می‌نگرد.^۳

در قرن ششم که تصوف در سیر تکاملی خود، مرحله رشد و رواج را پشت سر گذاشته و به مرحله نظم و کمال خویش رسیده است بی تردید، نظامی باریک اندیش و شاعر، از تاثیر تصوف بر کنار نبوده همچنانکه در تذکرها نیز، او را یکی از مشایخ صاحب خانقاه و یکی از مراجع مورد توجه اهل دل، ثبت کرده‌اند؛ همچنین در سراسر منظومه مخزن الاسرار و دیگر مثنوی‌ها رد پای تصوف نظری و عملی بوضوح نمایان است که شاعر با تمام قوت و استطاعت و توفیق درصدد یافتن معرفت و صدق و ایمان است و نشانه‌هایی از مشاهدات قلبی و دستاوردهای عرفانی او، بر اثر عزلت و ریاضت و طاعت و سرزانو، دیده می‌شود و قدر مسلم از آب‌سخور عرفان و تصوف، کام تشنه خود را سیراب کرده است.

نظامی به مانند دیگر عرفا معتقد است که عشق یک حقیقت ساری و جاری در سراسر جهان هستی و در تمام پدیده‌های عالم بوده و برای هر موجودی یک صفت نهادی و ذاتی است و پایه و اساس هستی بر عشق استوار است و بالطبع با هستی انسان آمیخته است و چون با شیر اندرون شده جز با جان بدر رفتنی نیست.

حرفی ز و فسا بر او نوشتند

زو گوهر عشق تاب می‌داد!

هر شیر که در لبش سرشتند

عشقش به دودستی آب می‌داد

همین عشق و عرفان از دیدگاه وی از دین و شرع آب می‌خورد و چنانکه احکام دین در آن اجرا نشود کار به رسوایی می‌کشد و در همه حال معتقد است عرفان از رشته دین گره خورده است بر این اساس، عرفان و زهد وی توأم با شرع بوده و هرگز خلاف شرع کاری نکرده است.

در این مقاله سعی بر آن شده است که کیفیت عرفانی نظامی را با اشاره به رد پای برخی اصطلاحات و رموز تصوف و عرفان چون عشق و عرفان و توجه به دل، سرزانو و عزلت، ترک تعلقات دنیوی، مراد، پیر طریقت، کشف و شهود، و یقین و ریاضت و چله نشینی و تهذیب نفس و تربیت دل و غیره با ذکر ابیاتی نشان داده شود.

عشق

نظامی در مشرب عرفانی، عشق را اساس هستی می‌داند که در رأس همه پدیده‌ها و مخلوقات در وجود انسان تجلی می‌یابد و جنبش و جوشش زمین و زمینیان و افلاک و شور و حال عارفان و صاحب‌دلان و اسرار و رموز رازداران را در سایه عشق می‌داند و عشق است که به همه موجودات آبرو و رونق و اعتبار می‌بخشد عشق را نردبان تعالی و وصال به حق و خانه عشق را بهترین مأوا و ملجأ می‌داند و به مصداق حدیث قدسی (كُنْتُ كَنْزاً مُخْفِياً فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ) انسان پذیره و به دوش کشنده این بار سنگین امانت عشق و معرفت است و باز به مصداق مثل معروف (الْمَجَازُ قَنْطَرَةُ الْحَقِيقَةِ) از عشق زمینی و مادی به عشق روحانی و الهی نایل گشته است و کمترین هنر عشق را ترک

منیت و خود خواهی انسان می‌داند که با رهایی از خود، با دیدار معشوق
فاصله‌ای ندارد در منظومه خسرو و شیرین می‌گوید :

فلک جز عشق محرابی ندارد	جهان بی خاک عشق آبی ندارد
غلام عشق شو کاندیشه این است	همه صاحب‌دلان را پیشه این است
جهان عشق است و دیگر زرق سازی	همه بازی است الأ عشق بازی
کسی کز عشق خالی شد فسرده ست	گرش صد جان بود بی عشق مرده ست
اگر چه عشق هیچ انسون نداند	نه از سودای خویشست و اره‌اند؟
نروید تخم کس بی‌دانه عشق	کس ایمن نیست جز در خانه عشق
زسوز عشق خوشتر در جهان نیست	که بی او گل نخندید ابر نگریست
گر اندیشه کنسی از راه بینش	به عشق است ایستاده آفرینش ^۵

عشق را آمدنی و خارج از اختیار و اراده می‌داند به طوری که مجنون در
برابر دلسوزی و نصیحت‌های پدر می‌گوید :

لیکن چه کنم من سیه روی	کافتاده به خود نیم در این کوی
زین ره که نه برقرار خویشم	دانی نه به اختیار خویشم ^۶

در راه عشق معشوق، ذکر و دم عارفانه می‌زند و نگهبانی کوی او را
عهده‌دار شده اظهار شادی و سرور می‌کند و می‌گوید:

در ره عشقت نفسی می‌زنم	بر سر کویت جرسی می‌زنم ^۷
------------------------	-------------------------------------

عشق تا در پرده بود بصورت کرامات تجلی می‌کرد چون از پرده بیرون
می‌آید آن را در خرابات و میخانه باید جستجو کرد و با این حال گره عشق،
الهام یافته از رشته دین است.

عشق که در پرده کرامات شد	چون بدر آمد به خرابات شد
این گره از رشته دین کرده‌اند	پنبه حلاج با این کرده‌اند ^۸

تصوف و عرفان

همچنانکه اشاره شد نظامی در طریقت و سلوک، با اخی فرج زنجانی بیعت کرده بود و از مریدان برجسته و ارادتمند وی بود به طوری که به هنگام رحیل و سفر جاوید، نظامی را در خلوت می‌پذیرد و دستورات لازم و اسرار ضروری را برای او بازگو می‌کند و نظامی را به ادامه راه تشویق می‌کند نظامی در مورد مرادش اخی فرج می‌گوید:

فراخی در جهان چندان اثر کرد که یکدانه غله، صد بیشتر کرد^۱

نظامی سالها بعد از مرگ اخی فرج زنجانی، دل به شیخ بزرگ و عارف سترگ شیخ جمال موصولی می‌بندد و دست ارادت به دامن شیخ می‌زند و در کنار خانه خود به دستور شیخ موصولی، خانقاهی می‌سازد در گوشه خانقاه زاویه‌ای برگزیده به عبادت خدای تعالی بر روی حصیری سجاده افکنده به سجده می‌رود هر چند اهل قال و مقال مدرسه و خانقاه نبود عده‌یی دور او جمع می‌شدند ولی نظامی فقط به راهنمایی و ارشاد آنان به معارف دینی و قرآنی اکتفا می‌کند^{۱۱} و در تصوف و عرفان و سیر و سلوک گام نهاده و مراتب و مقامات طریقت را پشت سر گذاشته است.^{۱۱}

حکیم نظامی از راه مطالعات اسلامی به حکمت دست یافته و سرانجام به سلک سالکان راه معرفت و عرفان پیوسته و بنا به اعتراف خودش در این راه او را مشاهداتی دست داده است^{۱۲} و این معرفت از طریق عزلت و ریاضت، توجه به دل، به زانو نشستن، ذکر گفتن و دم عارفانه در خلوت شب، هدایت و ارشاد پیر کامل در زمان چهل سالگی پدید می‌آید و از باغ معنویت و معرفت گلی می‌چیند و به شهود عارفانه و معرفت حقیقی دست می‌یابد این معرفت در

همه مثنوی‌هایش بویژه در مخزن الاسرار تجلی و بازتاب خاصی دارد. اما در قصیده‌یی اخلاق و تصوف را به هم در آمیخته و سخنان صوفیانه و عارفانه بسیار نغز و دلکش را با رندی و بی‌پروایی بیان کرده است و همین قصیده، تصوف و معرفت و عشق نظامی را تثبیت و مسلم می‌کند که از اصطلاحاتی چون خرابات، شراب، باده فروشی، رند و پیر مغان و ... استفاده کرده است و خرابات را بر مسجد، و باده نوشی را بر عبادت ترجیح داده است، که به اییاتی چند اشاره می‌شود:

دوش رفتم به خرابات مرا راه نبود	می‌زدم ناله و فریاد، کس از من نشنود
یا نَبَد هیچکس از باده فروشان بیدار	یا که من هیچکس، هیچکس درنگشود
پاسی از شب بگذشت بیشترک یا کمتر	رندی از غرفه برون کرد سرو رخ بنمود
گفت خیراست، در این وقت که را می‌خواهی	بی محل آمدنت بر در ما بهر چه بود
گفتمش در بگشا، گفت پرو، هرزه مگو	کآندر این وقت کسی بهر کسی درنگشود
این نه مسجد که به هر لحظه درش بگشایند	که تو دیرآیی و اندر صف پیش، استی زود
این خرابات مغان است درو رندانند	شاهد و شمع و شراب و شکر و نای و سرود
هر چه در جمله آفاق، در اینجا حاضر	مؤمن و برهمن و گبر و نصاری و یهود
گر تو خواهی که دم از صحبت ایشان بزنی	خاک و پای همه شو تا که بیابی مقصود ^{۱۳}

و بر اثر ریاضت و عبادت و خلوت و عزلت و توجه به دل، از خدا می‌خواهد که خاطرش را از معرفت و شناخت حقیقت مطلق، آباد کند.

بنده نظامی که یکی گوی توست	در دو جهان خاک سر کوی توست
خاطرش از معرفت آباد کن	گردنش از دام غم آزادی کن ^{۱۴}
نزل تجلیت به زبانش رسان	معرفت خویش به جانش رسان ^{۱۵}

در شناخت حقیقت و معنی از خداوند توفیق می‌خواهد و راه تحقیق می‌طلبد تا به معرفت یقین دست یابد.

خداوند در توفیق بگشای
نظامی را ره تحقیق بنمای
دلی ده کو یقینت را بشاید
زبانی کافرینت را سزاید^{۱۷}

نظامی تشرف به عرفان و معرفت را که چون آبی حیات بخش است از آبشخور دین و شرع و ذکر خدا و مراقبت دل به دست آورده دین و شرع را شمع چراغ راه معرفت دانسته و شهرت و آوازه و سلطنت و ملک معانی را از شرع که به منزله پیر و رهبر معنوی است کسب کرده است.

تا نکند شرع ترا نامدار
نامزد شعر مشو زینهار
شعر تو از شرع به آنجا رسد
کز کمرت سایه به جوزا رسد
شعر، تو را سدره نشانی دهد
سلطنت ملک معانی دهد
شعر بر آرد به امیریت نام
کالشعراء الامراء الکلام^{۱۸}

و باز می‌افزاید :

شرع نسیم است به جانش سپار
طبع غباری به جهانش سپار
شرع تو را ساخته ریحان دست
طبع پرستی مکن او را پرست^{۱۹}

شایان ذکر است که نظامی اهل چله نشینی و اعتکاف بود و از چله نشینی و راز و نیاز به درجاتی رسیده بود زاهد عارف و اهل شریعت بود و از زهد ریایی و کج خلقی پرهیز داشت و با پشمینه پوشان بدخلق و بیکاره و بی‌عبار مخالف بود و از کارهای زهاد ریایی و شیوخ تنبل خانقاه و صوفی مشربان بی‌تنگ و عار دوری می‌جست^{۱۹} در عین حال بعضی از پژوهندگان احوال نظامی،

چله نشینی و اعتکاف وی را ناشی از تدین وی و پرهیز از فساد زمانه و اهل زمان می‌دانستند.^{۲۰}

دل

نظامی صحنه‌ها و حالات خاص مراقبه و ذکر و دم عارفانه در یک شب خلوت، و یافتن راه دل و رسیدن به شب قدر خویش را در مخزن الاسرار به نظم می‌کشد در این منظومه هاتف خلوت در تنهایی شاعر، به او می‌آموزد که چه کار باید بکند و به او می‌گوید هدایت و راهنمایی در این است که راه ذکر شبانه و شناخت دل را در پیش‌گیری و باز هاتف خلوت به شاعر می‌گوید: که در این راه باید پی دل بر وی و در طریقت عرفان قدم بزنی تا سخن تو از دل و سینه روشن تو، نشأت بگیرد و بی‌رنج و زحمت بدست آید^{۲۲} و شاعر عارف مراتب و مراحل ذکر عارفانه خود را با جزئیات آن به زبان شعر بازگو می‌کند و وقتی که به شهود دل می‌رسد و در سیر عارفانه خود مناظری می‌بیند همان جا به زبان رمز شرح صفت سبزه‌ها و گل‌های باغ سخن و در نهایت باغ عرفان می‌پردازد و بینش خاص یک عارف را در خلوت دل از طبیعت بازگو می‌کند.^{۲۳}

به اعتقاد عرفا هدف از خلقت هستی، انسان بود و هدف از خلقت انسان، دل وی بود که تجلی گاه عشق و آئینه تمام نمای جمال الهی است و در مرصاد العباد آمده است « چون در خلقت آدم کار به دل رسید خداوند دستکاری قدرت خود را نشان داد و با نظر عنایت بی علت با هزار لطف و عاطفت دل را پرورش داد و در دل هزار و یک آینه جهت نشان دادن هزار و یک صفت جمال الهی به کار نهاد و مجلای عشق را در دل قرار داد که از تصرف بیگانگان و اغیار پاک

است».^{۲۴} نظامی در سیر عارفانه خود بیش از دیگر شعرا در وصف دل و ویژگیهای آن سخن رانده است و همه معرفت و شناخت حقیقت را با خلوت و توجه به دل کسب کرده است و دل را کعبه روح و جان می‌داند که با بندگی دل، آدمی سلطنت و اقتدار می‌یابد و خواجه عقل و پادشاه جان می‌شود.

آنکه اساس تو بر این گل نهاد	کعبه جان در حرم دل نهاد
تن که بود؟ ریزه مشتگی گل است	هم دل و هم دل که سخن در دل است
بنده دل باش که سلطان شوی	خواجه عقل و ملک جان شوی ^{۲۵}

و معتقد است حواس ظاهری، راهزن و گمراه کننده آدمی هستند و دل، رهبر و راهنمای راه راست و از طریق شناخت دل است که آدمی از قفس تن رهایی یافته به عالم برین و عرش پرواز می‌کند و بسا شهپر جبرئیل که به دل بسته‌اند به معارج عالم برین و افلاک می‌رسد.

دور شو از راهزنان حواس	راه تو دل داند دل را شناس
عرش پرانی که ز تن رسته‌اند	شهپر جبرئیل بسه دل بسته‌اند

نظامی آبرو و اعتبار آدمی را در دل می‌داند که باید چنگ در فتراک دل زد و خاک راه دل شد چرا که نور معرفت با توجه به دل به دست می‌آید دلی که صورت و جان، طفیلی آن را می‌کنند.

دست در آویز به فتراک دل	آب تو باشد که شوی خاک دل
نور ادیمت ز سهیل دل است	صورت و جان هر دو طفیل دل است ^{۲۶}

و در جای دیگر می‌گوید: غفلت از دل شایسته نیست از دل استقبال کن و هر چه داری نثار دل کن و زیباترین سخنان و قصه و سرود را قصه دل دان. غافل از این بیش نشاید نشست بر در دل زیر گر آیت هست

در خَم این خُم که کبودی خوشست قصه دل گو که سرودی خوشست^{۲۸}

و در آئینه دل، باغ عرفان و زیباییهای معنوی و معرفت الهی را دیده و از زیباییهای عالم مادی و دنیوی و امور ظاهری دست کشیده است.

من که بدین آینه پرداختم آینه دیده در انداختم^{۲۹}

سرزانو

سرزانو در اصطلاح صوفیه در حال عبادت و طاعت و سجده و نیاز و حلقه وار به خود پیچیدن و ذکر دل گفتن و سلوک کردن است که بر اثر سرزانو، تصویری از حقایق امور و رازهای نهفته در دل نمایان می‌شود و نظامی در مثنوی لیلی و مجنون خود را آئینه غیب می‌داند و می‌گوید:

در سحر سخن چنان تمام کاینه غیب گشت نسام

شارحین در شرح آئینه غیب اظهار می‌دارند که شاعر سالها در گوشه عزلت عبادت کرده بر سر دو زانو نشسته و ذکر گفته تا به شهود رسیده و دلش آئینه اسرار الهی شده است و خود در این باره می‌گوید: «بر سر زانو نشستهای من، دل مرا به آئینه بدل ساخت که اسرار غیبی را مشاهده کردم و چشم سر بستم و چشم دل گشودم»^{۳۰} و آنچه مسلم است نظامی معرفت و عرفان را از طریق شرع و دین و سرزانو و عبادت کسب کرده است و می‌گوید:

فرق به زیر قدم انداختم وز سر زانو قدمی ساختم
گشته ز بس روشنی روی من آینه دل مر زانوی من
من که به آن آینه پرداختم آینه دیده در انداختم^{۳۱}

نظامی سر زانوی عبادت و معرفت را پای دل می‌کند و پشت خم کرده
همچو حلقه چنبر به خود می‌پیچد و سرش را به قدمش می‌گذارد ولایت اولیا را
به چنگ می‌آورد و به سلطنت معرفت و معنویت می‌رسد آنگاه سر بر آستان هیچ
کس جز آستان حق نمی‌گذارد.

با سر زانوی ولایت ستان	سر نشهد بر سر هر آستان
چون سر زانو قدم دل کند	با دو جهان دست حمایل کند
آید فرکش به سلام قدم	حلقه صفت پای و سر آرد به هم ^{۳۲}

و بالاخره در محراب روحانی و مراقبت دل، قامت خمیده‌اش به شکل
حلقه در می‌آید.

بر در مقصوره روحانیم	حلقه شده قامت چو گانیم ^{۳۳}
----------------------	--------------------------------------

از استمرار بخشیدن بر سر زانو و ذکر و دم عارفانه و عبادت، سر رشته
معرفت را به دست آورده است .

بسکه سرم بر سر زانو نشست	تا سر این رشته بیامد به دست ^{۳۴}
--------------------------	---

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

پیر طریقت

سالکان طریقت، داشتن پیر و مراد را لازمه سلوک می‌دانند که سالک با
ارشاد و راهنمایی‌های پیر، مراتب و مقامات سلوک را پشت سر می‌گذارد و از
تعلقات دنیوی و منیت، رهایی می‌یابد و سالک را به اطاعت محض از پیر دعوت
می‌کنند ولو در پیر به ظاهر خطا و لغزشی مشاهده کنند در اطاعت محض و
بی‌چون و چرا، سالک باید همچون مرده‌یی در دست غسال باشد که نمونه‌های

بارز آن داستان حضرت موسی و خضر در قرآن مجید و داستان شیخ صنعان در منطق الطیر و در دیگر کتابهای عرفانی بطور کاملاً آشکار ملموس می‌باشد و سالکی که دست ارادت به پیری نداده، نمی‌تواند به شناخت و معرفت حقیقت راه یابد و پیر هر چه کند و بفرماید عین عنایت است حافظ می‌گوید:

به کوی عشق منه بی دلیل راه قدم که من به خویش نمودم صد اهتمام و نشد^{۲۵}

و یا

بنده پیر مغانم، که ز جهلم برهاند پیر ماهر چه کند عین عنایت باشد^{۲۶}

همچنان که اشارت رفت نظامی در سیر و سلوک دست ارادت به پیری داده است و از رهنمودها و توصیه‌ها و ارشادهای او به معرفت راه یافته است و سالکان را در ابیات عدیده به داشتن پیر و اطاعت از او دعوت می‌کند و می‌گوید:

گر مریدی چنانکه رانندت بر رهی رو که پیر خوانندت
از مریدان بی مراد مباش در تو کل کم اعتقاد مباش

در بیتی پیامبرگرامی را، پیر و رهبر سالکان سحرگاهی و عابدان و اولیاءالله می‌داند که همچون ماه، راه ظلمات و تاریک سلوک را نورانی و منور می‌کند. راهروان سحری را تو مشاه

نظامی در چهل سالگی احساس نیاز به پیر رهنما می‌کند تا او را از خلوت و عزلت بیرون آورد و غمخوارهای برای دل غمگین خود بیابد چرا که بسا داشتن پیر، گردن غم، شکسته می‌شود اما بدون ارادت و چنگ زدن به دامن پیر امکان غمزدایی و معرفت و شناخت وجود ندارد.

بار کنون بایدت افسون مخوان درس چهل سالگی اکنون مخوان
دست بر آور ز میان چاره جوی این غم دل را دل غمخواره جوی

غم مخور البته چو غمخوار هست	گردن غم بشکن اگر یار هست
از تو نیاید به تویی هیچ کار	یار طلب کن که بر آید زیار
هست ز یاری همه را ناگزیز	خاصه ز یاری که بود دستگیر ^{۳۹}

نظامی پیر طریقت خود را با نامهای رایض و خواجه معرفی می‌کند که تربیت او را عهده‌دار می‌شود و از تعلقات خاطر و مشکلات رهایی می‌دهد و کار بسیار پیچیده و دشوار طریقت با توجه و عنایت دائم پیر، آسان می‌شود پیر، خدا نیست اما کار خدایی می‌کند؛ گویی شحنه و نگهبان مرید در مقابل بلاها و سختی‌هاست که سرانجام بر اثر تیمارداری، مرید را به رستگاری و مقام شهود می‌رساند پیر نظامی دست شاعر را گرفته با چراغ نور ازلی به باغ عرفان و معنویت برده و دامن او را از خار غم و اندوه می‌رهاند.

رایض من چون ادب آغاز کرد	از گره نه فلکم بساز کرد
خواجه مع القصه که در بند ماست	گرچه خمدان نیست خداوند ماست
شحنه راه دو جهان من است	ورنه چرا در غم جان من است
گشت چسو من بی ادبی را غلام	آن ادب آموز مسرا کرد رام
خواجه گریبان چراغی گرفت	دست من و دامن بساغی گرفت
دامنم از خار غم آسوده کرد	تا به گریبان به گل آسوده است ^{۴۰}

از دیدگاه نظامی پیر، نور عنایت ازلی با خود دارد و لطفش دائمی و همیشگی است و عاشق عاشقان خودش است، هیچ وقت اظهار خود نمایی نمی‌کند و از روی لطف و عنایت، سالک را به مقام معرفت و شهود می‌رساند بی آنکه خود سالک متوجه باشد.

زان رطب آن شب که بری داشتم	بی‌خبرم گر خبری داشتم
کان مه نو کو کمری از نور داشت	ماه نو از شبفتگان دور داشت
شبیفته شبیفته خویش بسود	رغبتهی از من ده از او پیش بود ^{۴۱}

یقین

«یقین به معنی باور داشتن و در اصطلاح مشاهده حق با چشم دل به نیروی ایمان است که نور حق در دل سالک می‌تابد و سالک را از هر چه رنگ تعلق و تعینات می‌پذیرد آزاد می‌سازد و دارای سه مرتبه علم الیقین، عین الیقین و حق الیقین است که علم الیقین درجه علماء، عین الیقین مقام عارفان و حق الیقین فناگاه دوستان است».^{۴۲}

از نظر نظامی شرط راه سلوک و طی طریق معرفت، یقین و اخلاص است و با خلوص باید این راه را پیمود و گرنه نتیجه‌ای بدست نمی‌آید.

این سفر از راه یقین رفته‌اند
 محرم این راه نه‌ای زینهار
 راه چنین رو که چنین رفته‌اند
 کار نظامی به نظامی گذار^{۴۳}

در سیر و سلوک در مقام شناخت و معرفت، رسیدن به مرحله یقین است که سالک جان می‌گیرد و آنچه که ناشدنی و ناممکن بود و حتی در وهم و خیال نمی‌گنجید شدنی و یقین می‌گردد و صاحب این مقام با عظمت، مردان خاص الهی و اولیاء الله هستند.

هر که یقینش به ارادت کشد
 پای به رفتار یقین سر شود
 خاتم کارش به سعادت کشد
 گرد ز دریا نم از آتش بر آر
 بر کرم الرزق علی الله نوشت
 ما همه پاییم گر ایشان سرند
 چون سر سجاده به آب افکنند
 رنگ غسل بر می ناب افکنند^{۴۴}

مشاهده و شهود

نظامی در خلوت شبانه که به عبادت و عزلت و ذکر و دم عارفانه پرداخته از توجه به دل و ایمان و اخلاص و یقین به معرفت رسیده رموز الهی بر وی گشوده شده است و بر اثر دم و ذکر عارفانه پرده و نقاب کنار رفته و به عشق و عاشقی پرداخته است.

حلقه زدم، گفت: در این وقت کیست	گفتم اگر بار دهی آدمی است
پیش در آن پسرده برانداختند	پسرده ترکیب درانداختند
از حرم خاص ترین سرای	بانگ در آمد که نظامی در آی
خاص ترین محرم آن در شدم	گفت درون آی درون نرس شدم ^{۴۵}
باد نقاب از طرفی بر گفت	خواجه سبک عاشقی اندر گفت ^{۴۶}

و مشاهدات غیبی خود را که در خلوت شبانه به آن رسیده است به معراج مانند می‌کند.

روز سپید آن نه شب داج بود	بود شب اما شب معراج بود ^{۴۷}
---------------------------	---------------------------------------

و آنچه دیگر سالکان بر اثر ریاضت و خلوت دل در سالهای مدیدی کسب کرده بودند نظامی در حلقه ذکر در یک لحظه کسب کرده است.

آنچه به صد عمر کسی یافتنه	همنفسی در نفسی یافتنه ^{۴۸}
---------------------------	-------------------------------------

ریاضت

سالکان در تمام مراحل سلوک و طی طریقت و تهذیب نفس و تزکیه دل در عزلت تنهایی به ریاضت می‌پردازند و انواع سختی‌ها و مشقات و گرسنگی‌ها را تحمل می‌کنند و از دیده، اشک سرخ آتشین جاری می‌کنند؛ چرا که در سیر و

سلوک هیچ گریزی و گزیزی از ریاضت نیست و نظامی چاره‌ای از قبول ریاضت و سلوک جهت رسیدن به معرفت نداشته، ریاضت و تربیت را از سوی خواجه دل، پذیرفته از نفسانیات پرهیز کرده و به تربیت نفس با ذکر دل طبق دستور پیر طریقت پرداخته است.

خون جگر با سخن آمیختم	آتشی از آب جگر ریختم ^{۴۹}
چونکه ندیدم ز ریاضت گزیر	گشتم از آن خواجه ریاضت پذیر ^{۵۰}
قدر دل و پایه جان یافتن	جز به ریاضت نتوان یافتن
سیم طبایع به ریاضت سپار	زر طبیعت به ریاضت شمار
تا ز ریاضت به مقامی رسی	کت به کسی در کشد این ناکسی ^{۵۱}

چله نشینی

«صوفیان به مصداق حدیث قدسی (خَيْرُ رُطْبَةِ آدَمَ بَيْدَىٰ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا) که آدم را زاده چهل صبح و چهل صباح می‌دانستند چهل روز به خلوت و عبادت و مجاهدت جهت تهذیب و تزکیه نفس و دل می‌نشستند»^{۵۲} و نظامی هم در سیر و سلوک خود از چله نشینی غافل نبوده است و به ریاضت‌های چهل روزه عرفا پرداخته و جسمش را از نفسانیات محبوس و زندانی کرده است.

یک کف پست تو به صحرای عشق	برگ چهل روزه نماشای عشق ^{۵۳}
جسمت را پاک‌تر از جان کنسی	چونکه چهل روز به زندان کنسی ^{۵۴}

و با توجه به ایباتش در چهل سالگی پنجاه چله‌گرفته و پنجاه بار در خلوت‌های چهل روزه نشسته و از خوردن و آشامیدن دست کشیده، به ذکر خدا مشغول بوده است.

در توحید زن کـاوازه داری چرا رسم مغان را تـاوزه داری^{۵۵}
 چهله چهل گشت و خلوت هزار به بزم آمدن دور باشد ز کار^{۵۶}

راز داری

یکی از شرایط سالک در طی طریق آن است که هر راز و سری که بر دل وی گشوده شود آن را فاش نکند. و به مصداق حدیث (مَنْ عَرَّفَ اللهَ كَلَّ لِسَانَهُ) نباید هیچ یک از مشاهدات خود را در شهود بر ملاء کند که در صورت هویدا کردن اسرار همچون حلاج سرش به چوبه دار می‌رود.

در صفت گنگ فرو مانده‌ایم من عرف الله فرو خوانده‌ایم^{۵۷}
 زان نکنم با تو در خنده باز تا ز زبان بر نپرد مرغ راز
 گر ز دل این راز نه بیرون شود دل نهم آن را که دلم خون شود
 غنچه که جان پرده این راز کرد چشمه خون شد چو دهن باز کرد^{۵۸}

مرگ اختیاری (مَوْتُوَا قَبْلَ أَنْ تَمَوْتُوَا) شانی و مطالعات فرهنگی

سالکان به کشتن تن خاکی، مرغ روح را رهایی بخشیده و معراج می‌دهند و نظامی در اکثر منظومه‌ها به این صفت سالکان و عارفان اشاره می‌کند.

خاک تب آرنده به تابوت بخش آتش تابنده به یاقوت بخش^{۵۹}
 همان به کاین نصیحت یاد گیریم که پیش از مرگ یک نوبت بمیریم
 ز جان کندن کسی جان برد خواهد که پیش از دادن جان مرد خواهد
 نمائی گر بمائی خو بگیری بمیران خویشتن را تا نمیری^{۶۰}
 در هوایی کز آن فسرده شوی پیش از آن زنده شو که سرده شوی^{۶۱}

ترک خود پرستی

نظامی خودپرستی و خودخواهی را آفت راه عرفان و خداشناسی می‌داند و یقین دارد که خودپرست، خدا پرست نیست.

نه هر که ایزد پرست ایزد پرستند	چو خود را قبله سازد خود پرستند
ز خود برگشتن است ایزد پرستی	نسداد روز با شب هم نشستی
خدا از عابدان آن را گزیند	که در راه خدا خود را نیند
نظامی جام وصل آنگه کنی نوش	که بر بادش کنی خود را فراموش ^{۶۲}
جهد بر آن کن که وفا را شوی	خود پرستی و خدا را شوی ^{۶۳}

و در جای دیگر در باره خود شکستن و تواضع گوید :

آینه آن روز که گیری به دست	خود شکن آن روز، شو خود پرست ^{۶۴}
آینه چون عکس تو بنمود راست	خود شکن آینه شکستن خطاست ^{۶۵}

رضا و خرسندی

صوفیان رضا را باب الله الاعظم می‌خوانند و نظامی توجه خاصی به آن نشان داده است.

هر کمری کان به رضا بسته شد	تا ابد از خدمت تن رسته شد
حرص ربا خواره ز محرومی است	تاج رضا بر سر محکومی است ^{۶۶}
دل به خدایی نه و خورسندی	اینت جداگانیه خداوندی ^{۶۷}

جمع و تفرقه

این همه پروانه و دل شمع بود	جمله پراکنده و دل جمع بود ^{۶۸}
-----------------------------	---

ستر و حجاب

پرده برانداز و بسرون آی فرد گرمم آن پرده به هم در نورد^{۷۰}

همه حالات و صفات صوفیان و عارفان در جای جای اشعارش موج می‌زند و همه اصطلاحات و رموز عرفان و تصوف در اشعارش نمایان است و حتی رد پای هفت وادی عرفان و سلوک که عطار در منطق الطیر برای سالکان طریقت جهت مبارزه با اژدهای نفس و وصال به حق ترسیم کرده است در اشعارش بوضوح قابل مشاهده است که بی‌تی از نظامی مناسب هر وادی ذکر می‌کنیم:

در وادی طلب :

چنین زد مثل شاه گویندگان که بسابندگانش ، جویندگان^{۷۱}
در وادی عشق:

گر اندیشه کنی از راه بینش به عشق است ایستاده آفرینش^{۷۲}
در وادی معرفت:

خاطرش از معرفت آباد کن گردنش از دام غم آزاد کن^{۷۳}
در وادی توحید:

خاک نظامی که به نباید اوست مزرهه دانکه توحید اوست
بنده نظامی که یکی گوی توست در دو جهان خاک سر کوی توست^{۷۴}
در وادی استغنا:

وانکه عنان از دو جهان تافتند قسوت ز در سوزه دل بسافتند^{۷۵}
در وادی حیرت:

غیرت از این پرده میانش گرفت حیرت از آن گوشه عنانش گرفت^{۷۶}
در وادی فقر و فنا:

گنج تو را فقر تو ویرانه بس شمع تو را ظل تو پروانه بس^{۷۷}
آنکه از فقر فخر داشت نه رنج چه حدیثی است فقر و چندان گنج^{۷۸}

نتیجه :

با تأمل و تعمق در احوال و آثار نظامی می‌توان چنین استنباط کرد که نظامی شاعری حکیم و عارفی خلوت نشین و انزوا طلب و تشنه و جویای شناخت و معرفت اوصاف جمال الهی بود. معرفتی که از آبشخور دین و شرع آب خورده و پای جای پای شریعت و سنت پیامبر گرامی «ص» نهاده است و بر اثر توجه به دل و تهذیب و تزکیه آن و ریاضت و خلوت، مراتب سیر و سلوک و یقین را پشت سر گذاشته و با تمام قوت و استطاعت در صدد یافتن به معرفت الهی و عشق خداوندی بود تا اینکه از خودشناسی معرفت خداوند مطلق و مقام مشاهده و شهود نایل گشته است و در خلوت شبانه، دلش را جام جهان بین و آینه جمال خداوندی کرده است. و همه راز و رمزهایی که در آثار و احوال شاعران عارف چون: سنایی، عراقی، عطار، مولانا و حافظ شیرازی دیده می‌شود. در آثار نظامی بویژه در منظومه مخزن الاسرار تجلی یافته است و همین ویژگی‌ها و صفات، نظامی را در ردیف بزرگترین شاعران عارف قرار می‌دهد.

ارجاعات :

- ۱- کلیات ، م . درویش ، ص هجدهم
- ۲- مخزن الاسرار ، برات زنجانی، ص ۳۱۶
- ۳- اندیشه‌های نظامی گنجوی، دکتر پروتیان، صص ۴۰-۴۲
- ۴- مثنوی لیلی و مجنون، دستگردی ، ص ۵۹
- ۵- خسرو و شیرین، دستگردی، صص ۳۳-۳۴
- ۶- لیلی و مجنون ، دستگردی، ص ۸۹
- ۷- مخزن الاسرار، برات زنجانی، ص ۲۲۷
- ۸- همان، ص ۴۲۰
- ۹- زندگی نظامی، مجتبی برز آبادی، ص ۶۶
- ۱۰- همان، ص ۷۸
- ۱۱- کلیات، شبلی نعمانی، ص هجدهم
- ۱۲- آینه غیب، دکتر ثروتیان، ص ۱۶۱
- ۱۳- کلیات، شبلی نعمانی، ص بیست و هشت
- ۱۴- مخزن الاسرار، برات زنجانی، ص ۱۶۹
- ۱۵- همان، ص ۱۷۱
- ۱۶- خسرو و شیرین، مقدمه منظومه پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
- ۱۷- مخزن الاسرار، برات زنجانی، صص ۲۴۵-۲۴۶
- ۱۸- همان، ص ۴۲۳
- ۱۹- زندگی نظامی ، مجتبی برزآبادی، ص ۷۶
- ۲۰- گنجینه کمت، دکتر منصور ثروت، ص ۳۸
- ۲۱- شرح مخزن الاسرار، دکتر ثروتیان، ص ۲۹۹
- ۲۲- همان، ص ۳۰۸
- ۲۳- همان، ص ۳۳۷
- ۲۴- مرصادالعباد، امین ریاحی، ص ۶۲ با اندک تلخیص
- ۲۵- مخزن الاسرار، برات زنجانی، ص ۳۳۰
- ۲۶- همان، ص ۲۵۲

- ۲۷- همان، ص ۲۵۴
- ۲۸- مخزن الاسرار، برات زنجانی، ص ۲۵۲
- ۲۹- همان، ص ۲۱۸
- ۳۰- آینه غیب، دکتر ثروتیان، ص ۱۵
- ۳۱- مخزن الاسرار، برات زنجانی، ص ۲۱۷
- ۳۲- مخزن الاسرار، دکتر برات زنجانی، ص ۲۴۲
- ۳۳- همان، ص ۲۵۶
- ۳۴- همان، ص ۲۷۱
- ۳۵ و ۳۶- دیوان حافظ
- ۳۷- هفت پیر، دکتر پروتیان، ص ۴۶
- ۳۸- مخزن الاسرار، دکتر برات زنجانی، ص ۱۹۴
- ۳۹- مخزن الاسرار، دکتر برات زنجانی، ص ۲۵۴-۲۵۳
- ۴۰- همان، صص ۲۶۱-۲۶۰
- ۴۱- همان، ص ۲۸۱
- ۴۲- مبانی عرفان و تصوف، دکتر سجادی، ص ۴۶
- ۴۳- مخزن الاسرار، ص ۲۷۲
- ۴۴- همان، ص ۲۳۵
- ۴۵- مخزن الاسرار، ص ۲۵۷
- ۴۶- همان، ص ۲۶۸
- ۴۷- همان، ص ۲۸۲
- ۴۸- همان، ص ۲۷۵
- ۴۹- مخزن الاسرار، ص ۲۵۱
- ۵۰- همان، ص ۲۶۰
- ۵۱- همان، ص ۳۴۰
- ۵۲- مبانی عرفان و تصوف، دکتر سجادی، ص ۲۵۵
- ۵۳- مخزن الاسرار، ص ۲۱۶
- ۵۴- همان، ص ۳۴۰

۵۵- اندیشه‌های نظامی، دکتر ثروتیان، ص ۶۳

۵۶- همان، ص ۱۴۵

۵۷- مخزن الاسرار، ص ۱۷۰

۵۸- همان، صص ۴۲۰-۴۱۸

۵۹- همان، ص ۲۵۲

۶۰- خسرو و شیرین

۶۱- شرح مخزن الاسرار، ص ۸۵ (از هفت پیکر)

۶۲- خسرو و شیرین، برات زنجانی، ص ۸

۶۳- مخزن الاسرار، ص ۴۲۹

۶۴- همان، ص ۳۶۹

۶۵- همان، ص ۳۹۷

۶۶- همان، ص ۴۰۹

۶۷- همان، ص ۲۹۸

۶۸- همان، ص ۲۵۸

۶۹- مخزن الاسرار، ص ۳۶۶

۷۰- شرفنامه، ص ۷۹

۷۱- خسرو و شیرین، ص ۴۳

۷۲- مخزن الاسرار، ص ۱۶۹

۷۳- همان، ص ۱۶۹-۱۶۳

۷۴- همان، ص ۲۵۳

۷۵- همان، ص ۱۸۴

۷۶- همان، ص ۱۹۹

۷۷- هفت پیکر، ص ۷



منابع و مأخذ :

- ۱- آینه غیب (نظامی گنجوی)، دکتر بهروز ثروتیان، انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی ، چاپ اول ۱۳۶۹.
- ۲- اندیشه‌های نظامی، دکتر بهروز ثروتیان، انتشارات آیدین، چاپ اول ۱۳۷۶.
- ۳- احوال و آثار و شرح مخزن الاسرار، دکتر برات زنجانی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم، ۱۳۷۰.
- ۴- پیر گنجه ، در جستجوی ناکجا آباد، دکتر عبدالحسین زرین کوب، انتشارات سخن ، ۱۳۷۴.
- ۵- خسرو و شیرین، دکتر برات زنجانی، انتشارات دانشگاه تهران.
- ۶- دیوان حافظ، تصحیح محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی، انتشارات محمد، ۱۳۶۷.
- ۷- زندگی نظامی، مجتبی برزآبادی فراهانی، انتشارات فردوس ، چاپ اول ، ۱۳۶۶.
- ۸- شرح مخزن الاسرار، دکتر بهروز ثروتیان، انتشارات برگ، چاپ اول، ۱۳۷۰
- ۹- کلیات خمسه حکیم نظامی، به مقدمه پروفیسور شبلی نعمانی، به اهتمام . م. دوریش ، انتشارات جاویدان ۱۳۶۶.
- ۱۰- گنجینه حکمت در آثار نظامی، دکتر منصور ثروت ، انتشارات امیر کبیر ، چاپ اول ، ۱۳۷۰
- ۱۱- لیلی و مجنون، دکتر برات زنجانی ، انتشارات دانشگاه تهران.
- ۱۲- مبانی عرفان و تصوف ، دکتر ضیاء الدین سجادی ، انتشارات سمت ، چاپ ششم، ۱۳۷۶
- ۱۳- مجموعه مقالات کنگره بین المللی نهمین سده تولد حکیم نظامی، به اهتمام دکتر منصور ثروت ، انتشارات دانشگاه تبریز، ۳ جلدی ، چاپ اول ۱۳۷۲.
- ۱۴- مرصاد العباد (گزیده) نجم الدین رازی، دکتر محمد امین، انتشارات توس، چاپ پنجم ۱۳۷۲.